

هبوط آدم(ع)

یا هبوط ابلیس؟



سمیه جبارپور

دکترای زبان و ادبیات فارسی - عرفانی

چکیده

مضمون هبوط آدم(ع) از مضامین پراهمیت در منظومه فکری حافظ است که در سراسر دیوان او ملاحظه می شود. برای درک این مضمون و دریافتی نزدیک به اندیشه شاعر، ناگزیر از کنار هم قرار دادن تمام ابیات این شبکه معنایی هستیم، زیرا توجه به ارتباطات معنایی و درون متنی در تحقق این امر ضرورت دارد. بیت:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم

از جمله این ابیات است که در مقاله ای با عنوان «زبان حال ابلیس در بیتی از حافظ»، به قلم دکتر سجاد آیدنلو، تفسیری متفاوت از تفاسیر دیگر شارحان، از گذشته تا حال، از آن ارائه شده است. در این خوانش متفاوت، با قید احتمال، گوینده بیت ابلیس دانسته شده است، اما شواهدی در دیوان حافظ وجود دارد که به لحاظ ساختار لفظی و معنایی همانند بیت مورد نظر است و این پرسش را به میان می آورد که آیا تمام ابیاتی که متضمن مفهوم بیت

مذکور هستند، زبان حال ابلیس می‌باشد یا این بیت از میان این همه، یک استثنا است؟ در نوشتار حاضر، با توجه دادن مجلد به شواهد متنی موجود در دیوان حافظ، به دنبال بررسی دیگر باره مفهوم و گوینده این بیت هستیم.

مقدمه

کهن‌الگوی هبوط آدم(ع) در سنت ادبی، اساطیری، عرفانی، تفسیری و دینی ما بازتاب قابل ملاحظه‌ای داشته و موجب پدید آمدن مضامین و حتی داستان‌های عامیانه متعددی شده است. این موضوع در دیوان حافظ نیز مضمون‌ساز بوده و از اهم اندیشه‌های او به شمار می‌آید. نتایج مترتب بر این ماجرا، از زوایای متعددی مورد توجه شاعر بوده است: به هیچ گرفتن بهشت و نعمات آن؛ تن دادن به غم غربت و اندوه و درد هجران و فراق و دغدغه بازگشت به جایگاه اعلی و برین نخست که همگی از اندیشه‌های ملامتی شاعر برمی‌خیزد. پژوهشگران نیز به موضوع هبوط آدم(ع) در غزلیات حافظ از جنبه‌های گوناگون نگریسته‌اند؛ از جمله، مقاله «نوستالوژی هبوط و بازتاب آن در دیوان حافظ» که این موضوع را از منظر روانشناسی و با روش توصیفی بررسی کرده است؛ در مقاله دیگری با عنوان «مضمون هبوط آدم(ع) در غزلیات حافظ»، که از بنیان تحلیلی خوبی هم برخوردار است، نویسنده در پی آن است تا خاستگاه اندیشه‌های ملامتی حافظ را در ماجرای هبوط آدم(ع) و از جمله، غزل «فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم» بیابد؛ گفتنی است که نویسنده این مقاله با توجه به مضمون هبوط، متکلم تمام ابیات این غزل را آدم(ع) می‌داند. دکتر سجاد آیدنلو در مقاله‌ای با عنوان «زبان حال ابلیس در بیتی از حافظ»، برداشت متفاوتی از بیت مورد بحث پیشنهاد می‌دهد و آن را زبان حال ابلیس می‌داند:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب‌آبادم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۱۰)

از نظر ایشان، از میان هفت تفسیر ذکر شده برای واژه ملک در بیت، که در شروح مختلف دیوان حافظ آمده (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۳)، هیچ کدام گویای معنای صریحی نیست، زیرا ملک تقابل ماهوی با لفظ آدم در مصرع دوم دارد و بنابراین از ملک معنای ماضی‌علیه آن، یعنی فرشته افاده می‌شود و آدم، فرشته نیست (همان: ۱۰۴). از آنجا که ابلیس از میان فرشتگان، تنها فرشته‌ای بود که از مأوای اصلی خود، یعنی بهشت اخراج شد و عامل اخراج او، آدم(ع) بود، پس این بیت،

زبان حال ابلیس و شکایت او از هبوط به زمین است (همان: ۱۰۶ و ۱۱۲). وی تفسیرهای دیگر را «تأویل‌های خیال‌پردازانه از شعر حافظ» می‌داند (همان: ۱۲۲) و معنای ماحصل بیت را چنین تبیین می‌نماید: «(ابلیس می‌گوید) من (در اصل) فرشته بودم و در بهشت برین جای داشتم و آدم (که من بر او سجده نکردم) باعث شد (خداوند به مکافات این کار مرا از آنجا (فردوس برین) اخراج کند) در این جهان (ویرانسرای به ظاهر آباد) هبوط کنم.» (همان: ۱۱۲)

در اینکه مضمون و مفهوم بیت مذکور هبوط است، تردیدی نیست. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که با توجه به اهمیت موضوع هبوط در دیوان حافظ، آیا مقصود شاعر هبوط آدم(ع) است یا هبوط ابلیس؟ با اینکه توجه به هبوط ابلیس در سنت عرفانی و ادبی منظوم و مثنوی ما مسبوق به سابقه بوده و نگاه عذرجویانه به ابلیس در ادبیات عرفانی (که محتوای آن تأویل و توجیه عرفانی امتناع ابلیس از سجده در برابر آدم(ع) و سرپیچی او از فرمان الهی و در نتیجه اخراج از مقام فرشتگی اش است) و هبوط تراژیک او به زمین مضمون‌آفرین بوده است، اما با توجه به شعر حافظ، به نظر می‌رسد هبوط آدم(ع) به زمین و رنج و غم ناشی از فراق معشوق، اصلی‌ترین و مهم‌ترین مضمون در منظومه فکری او باشد. قرائن و شواهد قابل اعتنایی در دیوان حافظ

”
کهن‌الگوی هبوط آدم(ع) در
سنت ادبی، اساطیری، عرفانی،
تفسیری و دینی ما بازتاب قابل
ملاحظه‌ای داشته و موجب
پدیدآمدن مضامین و حتی
داستان‌های عامیانه متعددی
شده است. این موضوع در
دیوان حافظ نیز مضمون‌ساز
بوده و از اهم اندیشه‌های او
به شمار می‌آید.

“

وجود دارد که این مضمون را تداعی می‌کند. این شواهد و بررسی وجوه و زوایای نسبت آنها با بیت مذکور موجب شده است تا تفسیر جدید دربارهٔ متکلم این بیت در مقالهٔ مورد اشاره، در مظان تردید قرار گیرد. با عنایت به اینکه مفهوم بیت مورد بحث و ابیات مشابه آن حول محور چهار واژهٔ کلیدی می‌گردد، بررسی موضوع و ساختار نوشتار کنونی در چهار بخش ملک، فردوس برین، هبوط و سفر و سلوک عاشقانه صورت گرفته است.

۱- بحث و بررسی

بن‌مایه و مضمون غزلی که بیت مورد بحث در آن آمده، یعنی «فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم...»، عشق است. این غزل ظاهراً به استقبال از غزلی از کمال خجندی با مطلع:

باز در عشقِ یکی دل به غلامی دادم خواجه را گو که بیاید به مبارکبادم

(غنی، ۱۳۶۶: ۳۵-۳۶)

سروده شده است. از کلیت غزل‌های حافظ، به ویژه غزل‌های عرفانی وی، به روشنی بر می‌آید که او توجه خود را به تنزل روح، حتی بیش از ترقی آن معطوف داشته و آمال وی، رسیدن به مقام قرب و عرش الهی بوده است. حافظ هم در این غزل و هم غزل‌هایی با همین مضمون، صدای انسان هبوط یافته و تبعید شده به دامگه دنیا می‌شود و از زبان او سخن می‌گوید. این انسان آرمانی حافظ، در فردوس برین مأوا داشت، لکن از بد حادثه در دیر خراب‌آباد دنیا گرفتار می‌شود و به بازگشت به وطن اصلی، با مرکب عشق بسیار مشتاق و آرزومند است:

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شوبه الطاف خداوندی

(حافظ، ۱۳۸۷: ۴۱۸)

برخی واژگان کلیدی و مفاهیم آنها در بیت مورد بررسی و ابیات مشابه آن در شعر حافظ، تصویری در ذهن می‌آفریند که حاصل آن، نوعی تناسب است. این کلمات کلیدی در زنجیرهٔ تداعی‌ها در این ابیات چونان حلقه‌های زنجیر است که نمی‌توان از ارتباط معنایی آنها چشم‌پوشی کرد: ملک، فردوس برین، هبوط، گرفتاری در قالب جسمانی و گوهر عشق عناصر مهم و اساسی است که در این ابیات وجود دارد و کلیت آنها مبین اندیشه‌ای واحد در دیوان حافظ است.

پیش از آنکه به بررسی موضوع پردازیم، گزارشی از چکیدهٔ مقالهٔ «زبان حال ابلیس...» ضرورت

دارد. دکتر آیدنلو در این مقاله دو اشکال عمده بر تفسیرهایی که مَلک را در بیت مزبور آدم(ع) دانسته‌اند، وارد می‌کند که ما آنها را ذیل دو عنوان کلی می‌آوریم؛ البته دلایل کلامی^۲ و جز آن نیز در این مقاله به تفصیل مطرح شده‌است که برای اطلاع از آنها می‌توان به اصل مقاله رجوع کرد.

اشکال اول: مغایر دانستن من (ملک) و آدم در بیت

- «در سایر بیت‌ها که به روایت هبوط آدم از بهشت اشاره شده، فاعل حضرت آدم و نتیجه عمل نیز متوجه خود اوست، ولی در بیت «من ملک...» گوینده دیگری (من) آدم را موجب اخراج خود از بهشت می‌داند.» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۵)

- استدلال بر پایه منطق نحوی و معنایی: «آدم نمی‌تواند هم فاعل و هم مفعول بیت باشد.» (همان: ۱۰۴)
- عدم سنخیت آدم یا فرزندان او (نوع انسان) با فرشته: «نمی‌توانیم بگوییم... حافظ آدم و ابنای بشر یا روح انسان را ملک خوانده‌است.» (همان: ۱۰۴)

- در مصراع اول تشبیهی وجود ندارد (همان: ۱۰۴) و اگر تشبیه باشد، منافی برتری آدم بر فرشته در جهانبینی حافظ است.

- گزینه‌های معنایی و نحوی در ساخت بیت موجب عدم پذیرش دیدگاه غالب در تفسیر بیت منظور شده‌است. (همان: ۱۰۳)

اشکال دوم: حضور یا خروج ابلیس و آدم(ع) از مقام خود یا بهشت

- «در اینجا کاربرد ظریف و درست فعل ماضی «بودم» بر ماهیت و مقام فرشتگی ابلیس پیش از خلقت آدم و فرمان سجده ملایک بر او اشاره دارد، زیرا پس از این ماجرا ابلیس، هم از بهشت رانده می‌شود و هم چنانکه در گزارش بعضی مآخذ می‌بینیم از اصل و صورت ملکی به درمی‌آید و از عزازیلی به ابلیسی و شیطانی دگرگون می‌شود.» (همان: ۱۰۹)

- «ابلیس پیش از آزمون سجده بر آدم(ع) در بهشت و ملکوت آسمان ساکن بود. این موضوع از قرآن مجید دریافت می‌شود؛ در سوره اعراف (آیه ۱۳) پس از ذکر خلقت آدم و سرپیچی ابلیس از سجده بر او چنین می‌فرماید: «فاهبط منها...» مرجع ضمیر ها در «منها» و «فیها» جنت یا سماست، یعنی ابلیس در بهشت و آسمان بود و با فرمان «اهبط» از آنجا رانده می‌شود و هبوط می‌کند.» (همان: ۱۱۰)
- «ابلیس پس از خودداری از سجده بر آدم(ع) با خطاب «فاهبط» از بهشت برین و آسمان اعلی اخراج و به زمین افکنده می‌شود.» (همان: ۱۱۱)

درباره اشکال اول، در قسمت «ملک» از نوشتار حاضر و درباره اشکال دوم در بخش «فردوس برین» بحث خواهد شد.

وجود ما معمائی است حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه

۱-۱- ملک

با اینکه حافظ در سراسر دیوانش، تنها یک بار با خطاب صریح، از لفظ ملک در اشاره به من (خود یا جز خود) استفاده کرده، که همین امر، از سویی تفسیر بیت را دشوار و از سوی دیگر، تأویل آن را ساده‌تر کرده است، ولی تقابل فرشته یا ملک و آدم (ع) در اشعار او، چند بار آمده است:

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۷)

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

(همان: ۱۹۵)

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندل آنجا طینت آدم مخمّر می‌کنند

(همان: ۲۰۷)

ملک در سجده آدم زمین‌بوس تو نیت کرد که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی

(همان: ۴۴۷)

نکته قابل توجه در تمام این ابیات و بیت مورد بررسی این است که لفظ ملک و در یک مورد، فرشته، مفرد آمده و مقصود از آن اسم جنس است. یعنی، ملک به معنای فرشته، مورد نظر شاعر بوده است. همچنین، در این ابیات از ملک به مثابه سوم شخص یا دیگری یاد شده، بر خلاف بیت مورد نظر که ملک خود متکلم و گوینده بیت است. نکته‌ای که در مورد بیت مورد نظر وجود دارد، اشاره این من به گناه آدم (ع) است که این گمان را تقویت میکند که اساساً این دو (من و آدم) متفاوت هستند و نمی‌توانند یکی باشند. اما باید گفت در اشاره به گناه آدم (ع) تفکیک من انسان نوعی از آدم در ابیات دیگری از حافظ نیز سابقه دارد:

[من] از دل تنگ گنهکار برآرم آهی کآتش اندر گنه آدم و حوّا فکنم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۴۵)

توبه تقصیر خود افتادی از این در محروم از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری؟

(همان: ۴۲۵)

مضمون این بیت نیز همانند مصرع «... آدم آورد درین دیر خراب آبادم» در بیت مورد بحث، شکایت از گناه نخستین است و گناه آدم (ع) عامل هبوط انسان دانسته شده است. تو، روح یا من برتر یا انسان آرمانی حافظ است که جزئی از من او شده و شاعر از طریق او می‌خواهد من زمینی و خودبین را از میانه بردارد. این من آگاهی یافته، هرچه از هستی کاذب فاصله می‌گیرد، با الفاظی خود را وصف می‌کند که گاه تا به عرش نیز می‌رساند.

از دیگر دلایلی که آیدنلو برای نادرست بودن تفسیر ملک در مفهوم روح مجرد آدمی به عنوان استعاره، که تفسیر غالب شروح دیوان حافظ است، آورده است، تخطی این استعاره از قاعده تشبیهی اعراف و اجلی بودن مشبه به است؛ با این توضیح که چون فرشته فاقد این خصوصیت است (اعرف و اجلی بودن)، پس این تشبیه نیز قاعدتاً نباید درست باشد و اساساً چنین برداشتی از معنی ملک در بیت، منافی برتری مقام انسان بر فرشته است (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۴). لازم به اشاره است که حافظ تشبیهی مشابه با این ساختار را در بیت دیگری نیز آورده و آنجا نیز از این قاعده بلاغی که مشبه به باید اجلی و اعراف از مشبه باشد، تخطی کرده است:

گراز آن آدمیانی که بهشت هوس است عیش با آدمی چند پری‌زاده کنی

(حافظ، ۱۳۸۷: ۴۵۰)

پری‌زاده که به معنای پری‌نژاد، از نسل و نژاد پری (دهخدا: ماده پری‌زاده؛ حافظ، ۱۳۸۶: ۶۲۱؛ ذوالنور ج ۲، ۱۳۷۲: ۱۱۱۱) و فرشته زیباروی و فرشته‌نژاد (حافظ، ۱۳۸۰: ۶۵۶ و برزگر خالقی، ۱۳۸۹: ۱۰۵۸) در فرهنگ‌های لغت و برخی شروح غزلیات حافظ آمده، فاقد معنای تشبیهی است و با تعابیری چون پری‌وش، پری‌رو و ماهروی مترادف نیست. در برخی شرح‌ها، پری‌زاده به پری‌وش معنا شده (حافظ، ۱۳۸۱: ۷۰۸ و حافظ، ۱۳۸۸: ۴۸۱ و هروی، ۱۳۸۶: ۱۹۵۴) و این به دلیل معنای استعاره‌ای است که به آن داده‌اند. با توجه به آنچه گفته شد دو خوانش متفاوت از بیت وجود دارد: یکی متعلق به دکتر خانلری است که با دادن کسره به چند در ترکیب «آدمی»

چند پری‌زاده»، خواسته است تشبیهی بودن مصرع دوم را نشان دهد (حافظ، ج ۱، ۱۳۸۲: ۹۶۰)، یعنی آدمی که همچون پری‌زاده زیباست؛ اما بر خلاف وی، استاد فروزانفر چند را از اعداد دانسته است (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۶۳) که بر طبق آن، چند بدون کسره و با سکون دال خوانده می‌شود. آنچه در اینجا قابل توجه است اینکه اگر این ترکیب، تشبیه باشد، پس در اینجا هم از قاعده بلاغی اعراف و اجلی بودن مشبه‌به، یعنی پری‌زاده، تخطی شده‌است، اما برطبق تفسیر استاد فروزانفر، در بیت تشبیهی وجود ندارد. پس در این صورت آدمی فرشته‌نژاد خوانده شده‌است، مانند بیت مورد بحث.

اشکال دیگری که در مقاله مورد بررسی، بر ساختار بیت وارد شده، بر پایه منطق نحوی و معنایی است، بدین شرح که من متکلم در مصرع اول نمی‌تواند با آدم سوم شخص در مصرع دوم یکی باشد (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۴). شعر حافظ «از حیث معنی دارای دو مرتبه یا دو ساحت است و هر یک از این دو ساحت، منسوب به یک من... اولی ساحت معنای بیرونی شعر است و دومی ساحت معنای درونی» (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۲۲۳). به عنوان نمونه، در بیت زیر، دو من به تفکیک آمده که در حقیقت هر دو یکی است، با این تفاوت که اولی به ساحت درونی و دومی به ساحت بیرونی معنا مربوط است:

رموز مستی و رندی ز من بشنونه از حافظ که با جام و قدح هر شب ندیم ماه و پروینم

(همان: ۲۲۲)

کاربرد دو ساحت برای یک معنا، در شعر حافظ بی سابقه نیست:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود راه و رسم منزل‌ها

(همان: ۳۱)

که در بیت، سالک و پیر مغان، علیرغم ماهیت متفاوتشان، یکی بوده و مقصود از سالک، همان پیر مغان است (خرم‌شاهی، ج ۱، ۱۳۹۳: ۹۹ و پورنامداریان، ۱۳۹۲: (ب) ۴۰۲). آیدنلو در ادامه بحث مغایرت آدم و ملک به اشارات متعدد قرآنی درباره اینکه ابلیس جزو ملائکه بوده استناد کرده است (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۸)، از جمله آیه: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن» (الکھف (۱۸): ۵۰). بایسته است به نکته‌ای که از این آیات شریف به دست می‌آید توجه کرد که «اینکه اول ابلیس از ملائکه مستثنی شده، به معنای آن است که او جزو

ملائکه بوده، اما بعد می‌فرماید که ابلیس از جن بود. پس کدام است؟ اینجا نشان می‌دهد که سیر ابلیس متفاوت از سیر دیگر صور جنسی و اسم علم ملک بوده است. ابلیس دو بار سیر نزولی داشته: بار اول وقتی از صورت ملکی خود جدا شد و به جنس خود نگاه کرد، آن‌گاه که هنوز آدمی نبود و لذا به روی زمین هبوط کرد. اما به اذن پروردگار، دوباره خود را به تعالی کشاند و به مأمّن فرشتگان صعود کرد و جزو ملائکه شد. پس از خلقت آدم، برای بار دوم به جنس خود نگرست و این بار برای همیشه از بارگاه کبریایی خود نزول کرد.» نکته دیگر اینکه استثنای ابلیس از ملائکه به این معنا نیست که وی لزوماً از جنس فرشتگان بود، بلکه ابلیس با توجه به توضیحاتی که در بالا ذکر شد، به دلیل مصاحبت چندین ساله با ملائکه، جزوی از آنها به شمار می‌آمد. با این وصف، عجیب نیست که آدم نیز خود را جزو ملائکه بداند.

حافظ در غزلیاتش، بارها از واژگانی که تداعی‌کنندهٔ ملک یا خصوصیات آن هستند در اشاره به خود یا آدمی، بهره برده است. بسامد این تعبیر در شعر حافظ حائز اهمیت است، به‌طوری که نمی‌توان از نسبت احتمالی آنها با واژهٔ مَلک صرف‌نظر کرد. در غزل مورد بحث نیز، در بیت ماقبل «من ملک بودم و...»، اشاره به این نوع واژگان دیده می‌شود:

دکتر سجاد آیدنلو در مقاله‌ای با عنوان «زبان حال ابلیس در بیتی از حافظ»، برداشت متفاوتی از بیت مورد بحث پیشنهاد می‌دهد و آن را زبان حال ابلیس می‌داند

۱) طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دامگه حادثه چون افتادم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۱۰)

شواهد متعددی در دیوان حافظ وجود دارد که در آنها شاعر به تصریح و یا تلویحاً استعاره مرغ/ طائر را در اشاره به خود حقیقی اش به کار برده است:

۲) که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین
تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر

(همان: ۵۵)

۳) مرغ عرشم که همی زد ز سر سدره صفیر
عاقبت دانه خال تو فکندش در دام

(همان: ۳۰۴)

۴) بسته دام قفس باد چو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست

(همان: ۹۳)

۵) من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
ز بام عرش می آید صفیرم

(همان: ۳۲۲)

۶) چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

(همان: ۳۳۳)

۷) شکر ایزد که تو در عشرتی ای مرغ چمن
به اسیران قفس مژده گلزار بیار

(همان: ۲۵۶)

۸) مژده وصل تو کوکز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

(همان: ۳۲۷)

۹) بال بگشای و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

(همان: ۴۳۲)

۱۰) چگونه باز کنم بال در هوای وصال
به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق

(همان: ۴۸۴)

۱۱) شکر خدا که باز درین اوج بارگاه
طاووس عرش می شنود صیت شهرم

(همان: ۵۲۲)

۱۲) اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

(همان: ۲۴۱)

۱۳) دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه

(همان: ۴۹۹)

۱۴) همت بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

(همان: ۳۲۱)

۱۵) بیا ای طایر فرخ بیاور مژده دولت عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

(همان: ۵۵۴)

۱۶) شهباز دست پادشهم این چه حالیتست کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم؟

حیفست بلبلی چو من اکنون درین قفس با این لسان عذب که خامش چو سوسنم

(همان: ۵۲۸)

از میان شواهد بالا، بیت شماره ۲ با شماره ۱ و بیت مورد بحث ما، قرابت معنایی و تشابه

ساختاری زیادی دارد:

بیت شماره ۲	تو (حقیقت آدم)	شاهباز سدره‌نشین	کنگره عرش	کنج محنت‌آباد/ این دامگه
بیت شماره ۱	مَـ (من)	طائر	گلشن قدس	دامگه حادثه
بیت مورد بحث	من	ملک	فردوس برین	دیر خراب‌آباد

در این ابیات، حافظ حقیقت روح آدمی را یک بار با عبارت شاهباز سدره‌نشین، باری طائر و بار دیگر با لفظ ملک مورد خطاب قرار داده است. در ابیات بالا سه گروه واژگان و تعبیر استعاری قابل شناسایی است که تداعی‌کننده مضمونی واحد، یعنی نشئه روح آدمی قبل از هبوط به دنیای خاکی و پس از آن هستند:

الف) طایر، شاهباز سدره‌نشین، مرغ عرش، طایر سدره، مرغ (۵ بار)، طایر قدسی، طایر خجسته‌لقا، طایر فرخ، خوش‌الحن، صغیر (۳ بار)، بال، شهپر، ملک (در بیت مورد بحث)؛

ب) گلشن قدس، کنگره عرش، سر سدره، سدره‌نشین، بام عرش، گلشن رضوان، آن چمن، چمن، شجر طوبی، هوای وصال، آن درگاه، اوج بارگاه، فردوس برین (در بیت مورد بحث)؛

ج) دامگه حادثه، کنج محنت‌آباد، این دامگه، دام، دام قفس، قفس (جسم یا تن (فرید، ۱۳۷۷:

۴۵۱-۴۵۲)، ۴ بار)، دام جهان، دیر خراب‌آباد (در بیت مورد بحث).

واژگان دسته اول، استعاراتی برای روح مجرد آدمی قبل از هبوط به عالم ماده و دخول در قالب جسمانی است. این روح مجرد از ماده، در فضای قدس الهی (واژگان گروه دوم) و در جوار فرشتگان، در پرواز بوده و اکنون که اسیر جسم و دنیای خاکی (واژگان گروه سوم) شده است، صغیر و ندایی به گوشش می‌رسد که او را به آن فضای تجرد روحانی باز می‌خواند. همه این ابیات، به کمک زنجیره واژگانی سه‌گانه بالا، مضمون پرواز و استقرار و تمکن روح مجرد یا ملکی و ملکوتی در حریم قدس الهی را، پیش از هبوط در قفس جسم و دنیای ماده و نیز دعوت به پرواز به سوی آن مقام قدس الهی و روحانی، پس از هبوط، تداعی می‌کنند. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) نیز با تعبیری رمزی این مفهوم را چنین بیان کرده است: سیمرغ «پرنده‌ای قدسی است که مکانش در کوه قاف است و صدایش خفتگان در خوابگاه ظلمات را بیدار می‌کند و ندایش غافلان و بی‌خبران از آیات را آگاهی می‌بخشد و فریادش به گوش فروافتادگان در پرتگاه نادانی و سرگشتگان در خوابگاه ظلمانی را که در عالم هیولا و دره تاریک و دهکده‌ای که اهالیش ستمکارانند، می‌رسد، ولی کسی که این صدا را بشنود و گوش به ندایش بدهد و فریادش را بشناسد، اندک است» (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۱۴۶). در تعبیر ملاصدرا نیز

”

مضمون اصلی غزل مورد بحث حافظ و برخی دیگر از غزل‌های مشابه آن، تبیین سرگذشت آدم عاشق رانده شده از بهشت و گرفتار در جسم و عالم خاکی است که سلامت و خوش‌نامی بهشت را ترک کرده و به این منزل ویران هبوط کرده تا با عشق ورزیدن به معشوق حقیقی به وطن اصلی خود بازگردد

“

«سیمرغ» فرشتگان و «خفتگان خوابگاه ظلمانی» روح انسان هبوط یافته را تداعی می کنند.

شواهد مذکور، زبان حال شاه‌باز سدره‌نشین، مرغ، طایر قدس و طاووس عرش است که او را به موطن اصلی خود، قبل از هبوط، فرا می خوانند (قیاس کنید با کلام ملاصدرا). هرچند در این ابیات لفظ مَلک به کار نرفته است، اما این تعبیر و صفات متناسب به آنها این واژه را به ذهن متبادر می کند. البته آیدنلو نیز به این موضوع در بیت ماقبل «من ملک بودم...» توجه و اشاره کرده است که استعاره طائر، ذهن را به سوی فرشتگان پرواز کننده در عالم قدس می کشاند. (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۲۱) سدره‌المنتهی درختی است در عرش و بنا به روایات شیعی، در بهشت (وینز، ۱۳۹۴: ذیل مدخل «درخت») که دو ویژگی مهم دارد: یکی اینکه به گفته زمخشری، علم خلائق و فرشتگان و اعمال آنان، به آن منتهی می شود و از ماورای آن کسی جز خداوند خبر ندارد (همان جا)؛ دوم اینکه، سدره‌المنتهی مقام جبرئیل و دیگر فرشتگان است (پورنامداریان، ۱۳۹۲ (الف): ۲۵۵). طبری در تاریخ خود از میان گزارش‌های متداخلی که در این باره می دهد، از وهب بن منبه (د. حدود ۱۱۰ق) نقل می کند که این درخت، درختی با شاخه‌های در هم تنیده است که فرشتگان از آن می خورند تا جاودانه شوند (وینز، ۱۳۹۴: ذیل مدخل «درخت») و ابلیس هم از طریق همین درخت، آدم و همسرش را فریفت با این وسوسه که خداوند به این دلیل ایشان را از تقرب به درخت ممنوع کرده که آنها فرشته یا جاودانه نشوند (همان جا). از میان این گزارش‌ها، ویژگی دوم و قول وهب بن منبه برای ما اهمیت دارد. سدره‌المنتهی جایگاه فرشته است. با توجه به این مطلب و در صورتی که متکلم این ابیات را حافظ بدانیم (طوطی صفتی در پس پرده غیب)، نکته‌ای که وجود دارد اینکه روح آدم با فرشته در یک مکان قرار دارد و این می تواند به معنی مجاورت این دو، قبل از هبوط آدم و نشانگر وحدت ملکوت همه آفریده‌ها باشد، که ارتباطی با مبحث سرشت ندارد. مَلک خواندن آدمی به این معنا نیست که او بالذات فرشته است و یا مانند فرشته، بلکه حافظ به حقیقت وجودی خود (و یا آدمی) اشاره می کند. فرشته خواندن روح آدمی به سبب تجرد از ماده و سیر در فضای عالم قدسی، منافاتی با برتری مقام انسان بر ملک ندارد، زیرا برتری آدم بر مَلک چنانکه حافظ نیز بارها اشاره کرده، به علت خمیره عشق در طینت اوست:

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۷ و نیز: ۱۹۵، ۲۰۷، ۴۴۷)

حافظ در بیت دیگری هم به مجاورت و همدمی با فرشتگان اشاره می‌کند:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

(همان: ۲۹۳)

از دیدگاه عرفانی، انسان دو بُعد مادی و روحانی دارد. در اندیشه و شعر حافظ «این بُعد روحانی انسان، مقام فرشتگی است.» (پورنامداریان، ۱۳۹۲ (ب): ۷) این «من» در بیت بالا کیست که از مصاحبت با فرشتگان، احساس ملامت می‌کند؟ استاد شهریار نیز در غزلی با مطلع «از زندگانیم گله دارد جوانیم...» که به شعر حافظ نظر داشته‌است، می‌گوید:

گوش زمین به ناله من نیست آشنا من طایر شکسته پر آسمانیم

(شهریار، ج ۱، ۱۳۸۸: ۳۳۰)

و عناصر مربوط به مضمون هبوط آدم(ع)، یعنی مفاهیم عشق، سفر و غربت، اسارت در چاه تن یا دنیا و میل به بازگشت را، چنانکه در غزل حافظ آمده، مورد توجه قرار داده است. با توجه به ارتباط معنایی بیت مورد بحث با ابیات شاهده‌ی که از دیوان حافظ ذکر شد، دو حالت وجود دارد: اگر تفسیر مطرح شده در مقاله «زبان حال ابلیس...» را بپذیریم، پس باید متکلم همه این ابیات را ابلیس بدانیم و بگوییم که حافظ در اغلب غزلیات خود، از زبان ابلیس سخن می‌گوید یا اینکه این بیت را که ارتباط مضمون و مفهوم آن با ابیات شاهد، آشکار است، از میان این ابیات استثنا کنیم که بر این اساس، تمایز قائل شدن میان بیت «من ملک بودم و...» با سایر ابیات هم‌مضمون آن و تفسیری متفاوت و مغایر با اندیشه و جهان‌بینی حافظ ارائه کردن، چندان منطبق با منظومه فکری شاعر نیست.

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور

با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

۱-۲- فردوس برین

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم

سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم

دومین مضمون مربوط به ماجرای هبوط آدم(ع)، جایگاهی است که او و شیطان از آن اخراج شده‌اند. در بیت مورد بحث و بیت پس از آن، یعنی ابیات بالا، به فردوس و بهشت برین اشاره می‌شود، جایی که آدم(ع) و حوا در آنجا به امر خداوند سکونت داشتند، ولی سرانجام به اغوای ابلیس بیرون رانده شدند. صرف‌نظر از اینکه میان مفسران درباره بهشتی که آدم(ع) و حوا و ابلیس از آن اخراج شدند، بحث و اختلاف آراء وجود دارد (نصر و دیگران، ج ۱، ۱۴۰۰: ۱۶۰-۱۶۲)، به اشاره گوینده نخستین بیت از ابیات بالا، بهشت، مکان و جایگاه نخستین او بوده است. اما در بیت دوم، صحبت از آن است که این خوشی‌ها و نعمت‌هایی را که در فردوس برین از آن برخوردار بود، به دلیل عشق به معبود و قرب الهی به هیچ می‌گیرد. این مضمون ملامتی برآمده از ماجرای هبوط آدم(ع) در ابیات دیگری از حافظ نیز نمود دارد. بهشت در شعر و اندیشه حافظ قرب حق تعالی است و برای همین است که در بیتی، خطاب به آنان که در هوس بهشت موعوداند، می‌گوید: آن بهشت را در همین دنیا هم می‌توان تجربه کرد، اما حقیقت آن است که آدمی از آن جایگاه برین بهشت یا قرب الهی به زمین آمد تا در سفر دنیا، درد هجران و فراق محبوب و معشوق را بچشد و بکوشد تا به آن وطن اولین و حقیقی خود بازگردد:

گراز آن آدمیانی که بهشت هوس است عیش با آدمی چند پری‌زاده کنی

بی‌اعتنائی حافظ به این بهشت، در ابیات دیگری هم دیده می‌شود، از جمله:

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۴۴)

از میان سه گروه واژگانی که در بالا نام بردیم، دسته دوم اشاره به مقام قرب الهی است که حافظ از آن با تعبیری چون گلشن قدس، کنگره عرش و دیگر الفاظ این گروه، یاد می‌کند. جایگاه عرش به مراتب برتر از بهشت است و برای حافظ، آن فردوس برین با این بهشت موعود یکسان نیست. اگر آدم(ع) مرتکب خطا نمی‌شد، همچنان در بهشت سکونت داشت، اما این عصیان، رحمتی بود که او را از بام عرش به دامگاه دنیا آورد و انسان آرمانی حافظ نیز این فرصت را غنیمت شمرد و آن همه تنعم و زیبایی را به دلیل عشق به معشوق حقیقی از یاد برد و رنج سفر پذیرفت تا جوهره خود را که با عشق تنیده شده است، در این دنیای خاکی مجال بروز و تجلی دهد و به مدد این موهبت بزرگ عشق که از میان آفریده‌ها تنها مختص به اوست، به جوار قرب الهی نائل آید. این

پیام و معنایی است که از دو بیت مذکور ابتدای این بخش، به دست می‌آید و علاوه بر آن، عصاره و اساس اندیشه و تفکر حافظ همین است: «آدم به سبب اکل شجره منهی مرا از آنجای درین دیر خراب آباد عالم آورد و درین آوردن نیز مصلحت بود زیرا که بهشت موضع جمال بود او را تربیت به هر دو صفت جلال و جمال می‌بایست و موضع تربیت هر دو صفت در خراب آباد بود نه بهشت» (خویشکی چشتی: برگ ۳۰۷).

این نکته نیز در خور توجه است که اگر بار نخست امتناع ابلیس از سجده بر آدم (ع) موجب اخراج او از مکان یا مکان خود شد، در نوبت دوم، پس از سکنی گزیدن آدم (ع) و همسرش در بهشت به امر صریح خداوند، این ابلیس بود که با فریب و خدعه موجب اخراج او از بهشت و هبوط به زمین شد. «مفسران بعدی، تحت تأثیر اصل عصمت پیامبران، تأکید می‌کنند که آدم و حوا را شیطان به «لغزش» کشانید» (شوگ، ج ۱، ۱۳۹۳: ذیل مدخل «آدم و حوا»). هرچند در شعر حافظ، عشق علت هبوط آدم (ع) است (نه وسوسه ابلیس) و این همان امانت الهی است که او آن را پذیرفت. تصریح به فردوس یا بهشت به عنوان مسکن آدم در شعر حافظ نمونه دیگری هم دارد:

حافظا خلد برین خانه موروث من است اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۴۰)

که به لحاظ معنا و ساختار شباهت بسیاری با بیت مورد بحث و دیگر شواهد شعری حافظ دارد و مقصود از من در مصراع اول، من نوعی آدم (ع) است. یا:

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم
از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری؟

۱-۳- هبوط و گرفتاری در قالب جسمانی و عالم خاکی

جنبه فیلولوژیک (فقه‌اللغه) هبوط در ماجرای آدم (ع) و ابلیس و بیرون رانده شدن آنها نیز در روشنگری موضوع مورد بحث اهمیت دارد. «... اهمیت این واژه [هبوط] در نقشی است که در نظام کیهان‌شناختی چیزها دارد. بهشت در قرآن آشکارا «جایی در بالا» است و شخص ممکن است از

آنجا «هبوط» کند» (جونز، ج ۵، ۱۳۹۹: ذیل مدخل «هبوط»). در فرمان هبوط، به نظر می‌رسد باید بین دو مقولهٔ اخراج و هبوط تمایز قائل شد. ابلیس و آدم(ع) هر دو هم از مکان و هم از مکانیت خود هبوط کردند. هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم(ع) امتناع کرد، ابتدا فرمان هبوط آمد: «فاهبط منها» و سپس امر اخراج: «فأخرج» (اعراف، ۱۳). هبوط ابلیس، در واقع هبوط از مقام و جایگاه هزار سالهٔ او از جمع فرشتگان بود، گرچه خروج او از بهشت نیز «لزوماً بدین معنا نیست که او یکسره از ملکوت رانده شده باشد، و از همین جا است حضور پیوستهٔ ابلیس در بهشت، به طوری که سپس تر توانست آدم(ع) و حوا(س) را زمانی که در آن بهشت بودند، بفریزد» (نصر و دیگران، ج ۳، ۱۴۰۰: ۷۹).

آدم(ع) نیز پس از سرپیچی از امر خداوند با خوردن میوهٔ ممنوعه، ابتدا از مکانیت خود و سپس از مکانش در بهشت به روی زمین هبوط کرد. وی به محض ارتکاب معصیت و نافرمانی، متوجه بدن خود شد (مقایسه کنید با توجه ابلیس به جنس خود در ص ۶ نوشتار کنونی)، یعنی توجه استقلالی او به جسم، پس از ارتکاب به گناه بود (محمدی، ۱۴۰۰). به فرمودهٔ قرآن کریم (بقره ۳۷-۳۸) و چنانچه در تفسیر علامه طباطبائی (ره) و در برخی منابع دیگر آمده، هبوط آدم(ع) هبوط مکانی نبوده، بلکه هبوط مکانیت بوده و توجه استقلالی به بدن نشانهٔ این هبوط است. هبوط دوم یعنی هبوط مکانی پس از توبهٔ آدم(ع) صورت می‌گیرد. در قصص سورآبادی چنین نقل شده است که پس از آنکه آدم(ع) از میوهٔ شجرهٔ ممنوعه خورد، «ندا آمد: نه تو را می‌گفتم که پیرامون آن درخت نگردید! آنها استغفار کردند. توبهٔ ایشان پذیرفته شد. آن‌گاه ندا آمد که اکنون از بهشت بیرون روید» (یاحقی، ۱۳۹۹: ذیل مدخل «آدم»). در بیت «من ملک بودم...» که به گمان از تجلیات خروج آدم از بهشت باشد، می‌توان مصراع نخست را مصداق هبوط مکانیت و مصراع دوم آن را هبوط مکانی دانست. با توجه به اشکالاتی که آیدنلو بر این موضوع مطرح کرده است، باید به دو نکته اشاره کرد: یکی اینکه در مقالهٔ مورد بحث، اخراج و هبوط، که هر دو لفظ در قرآن کریم آمده‌است، معنای واحدی دارند؛ دیگر اینکه اخراج ابلیس از بهشت در وهلهٔ اول و از آسمان و ملکوت اعلی در وهلهٔ دوم، دو موضوع متفاوت است که نویسنده با تسامح به آن نگریسته و هر دو را یکی دانسته‌است: «بهشت یا آسمان» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۱۲)، «بهشت برین و آسمان اعلی» (همان: ۱۱۱) و «بهشت و آسمان» (همان: ۱۱۰).

بر اساس معنا و مفهوم واژگان دستهٔ سوم از سه گروه تعبیر و کلماتی که در بالا ذکر شد، ندایی

ملکوتی از عرش طنین افکنده که عاشق مهجور از وطن را به مأوای اصلی خود فرا می خواند. رنج و محنت انسان دور از وطن اصلی در شعر حافظ، تنها به هبوط در زمین خاکی محدود نمانده، بلکه ناخرسندی او را از حلول در قالب جسمانی نیز باید بدان علاوه کرد. نمونه های متعددی از این نارضایتی را می توان در شعر حافظ یافت:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۳۳)

چو شد باغ روحانیان مسکنم در اینجا چرا تخته بند تنم

(همان: ۵۴۳)

امتناع روح آدم از حلول در قالب جسمانی نیز از موضوعات مورد توجه عرفا بوده است. از جمله، در بیت زیر:

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد حوریان رقص کنان ساغر پیمانه زدند

که دکتر انوری بر آن است با توجه به ماجرای آمدن چهار فرشته مقرب الهی به زمین برای برداشتن مشتی خاک و امتناع ورزیدن خاک، که در مرصادالعباد آمده است، من در مصراع اول، روح آدمی و او قالب جسمانی اوست (انوری، ۱۳۸۸: ۱۲۶). در اینجا نیز تمایز میان دو من و دو بُعد روحانی و جسمانی به وضوح دیده می شود، تمایزی که مشابه آن در بیت «من ملک بودم...» نیز مشهود است:

من ← آدم / من ← او (قالب جسمانی)

وقتی ابلیس به دلیل امتناع از سجده بر آدم (ع) با قول «فاهبط منها» از درگاه خداوند متعال رانده شد، در واقع از عالم فرشتگی بیرون آمد (یاحقی، ۱۳۸۹: ذیل مدخل «ابلیس»)، بنابراین از مقام و عالم فرشتگی هبوط کرد. بر این اساس، به نظر می رسد ملک بودن در این بیت، اشاره به سرشت و ذات نیست، بلکه اشاره به مقام است، خواه من ابلیس باشد، خواه آدم (نه آدم فرشته بود و نه ابلیس). هر چند آیاتی که به امتناع ابلیس از سجده بر آدم (ع) اشاره می کنند، بر استثناء جزء از کل دلالت دارند، یعنی در کلام الهی که می فرماید همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس، مستثنی جزو مستثنی منه بوده که از آن استثنا شده است، ولی این قاعده مشروط و مقید به اشتراک در ذات و جنس نیست و مشترکات دیگری هم می تواند چند چیز مختلف را در یک گروه جای دهد، از جمله هم رتبه و مقام بودن.

قدح پر کن که من در دولت عشق
جوانبخت جهانم گر چه پیرم

۱-۴- سفر و سلوک عاشقانه

با توجه به آنچه تا بدین جا گفته شد، مضمون اصلی غزل مورد بحث حافظ و برخی دیگر از غزل‌های مشابه آن، تبیین سرگذشت آدم عاشق رانده شده از بهشت و گرفتار در جسم و عالم خاکی است که سلامت و خوشنami بهشت را ترک کرده و به این منزل ویران هبوط کرده تا با عشق ورزیدن به معشوق حقیقی به وطن اصلی خود بازگردد:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۱۰)

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

(همان: ۳۲۷)

با توجه به این نکته، به نظر می‌رسد لحن بیت «من ملک بودم...»، لحن عاشقی و مشتاقی و مهجوری است که به سراسر غزل نیز تسری یافته است. آدم آمدنش را به زمین موهبتی می‌داند و فرصتی برای تجلی عشق. برای همین، یادآوری آن خاطره اذلی قرب معشوق الهی پیش از هبوط، نمی‌تواند مبین شکایت از جدایی از احوال خوش در بهشت بودن و آسایش و بی‌دردی در آنجا باشد. عده‌ای از مفسران هبوط آدم (ع) را به زمین، فرصتی برای «نزدیک‌تر شدن به خداوند و تقریبی که فقط پس از تجربه دوری و غربت ممکن است» (نصر و دیگران، ج ۳، ۱۴۰۰: ۸۷)، می‌دانند. میدی نیز در کشف‌الاسرار می‌گوید: «مقاضی عشق به در سینه آدم آمد که یا آدم جمال معنی کشف کردند و تو به نعمت دارالسلام بماندی... همت بزرگ دامن وی گرفت که اگر هرگز عشق خواهی باخت، بر این درگاه باید باخت... یا آدم اکنون که قدم در کوی عشق نهادی، از بهشت بیرون شو، که این سرای راحت است و عاشقان درد را با سلامت دارالسلام چه کار؟» (میددی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۶۲). نجم رازی هم به این معنی در ماجرای خلقت آدم و اخراج او از بهشت پس از ارتکاب گناه، اشاره کرده است: «سنگ ملامت بر شیشه سلامت می‌زنیم...» (نجم رازی، ۱۳۸۶: ۹۳) و حافظ نیز همین معنی را در بیتی بیان می‌کند:

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم دام راهم شکن طره گیسوی تو بود

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

اگر لحن این بیت، شکایت از وضع موجود می‌بود، از زمین به دیر خراب‌آباد تعبیر نمی‌شد و اساساً زمین نمی‌تواند برای ابلیس دیر باشد زیرا این دیر همان میخانه‌ای است که حافظ بارها در غزلیاتش از آن عشق را اراده کرده‌است. ابلیس برای عشق‌ورزی به زمین نیامده بود؛ این آدم بود که پس از پذیرش توبه‌اش، از بهشت اخراج شد و به زمین آمد تا با گوهر عشق، دوباره به آسمان اعلی صعود کند:

مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
 رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
 سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری این مهرگیاہ آمده‌ایم

(همان: ۳۵۷)

این اصلی‌ترین نکته در ماجرای هبوط از دیدگاه حافظ است که در دیوان او تجلی یافته‌است. انسان به این عالم خاکی سفر کرده و با گوهر عشق، سیر و سلوک می‌کند تا عاقبت به وطن اصلی بازگردد: «ای آدم! اکنون رو به سرای محنت و شدت، آدم گفت: این همه خوار است، اگر روزی ما را برین درگه باز بارست...» (میبدی، ج ۳، ۱۳۸۹: ۵۸۸). اگر او از این سفر به سلامت برگردد، دوباره قرب الهی و آن جایگاه عرش را باز خواهد یافت. بنابراین، لحن بیت هم باید در راستای ابیات دیگر غزل مورد اشاره بررسی شود. شاعر در ابتدای غزل با خرسندی و شادمانی، خود را بنده عشق می‌نامد:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادام
 اما کمی که پیش‌تر می‌رود، شاید در مقام اخبار از وطن و جایگاه حقیقی‌اش می‌گوید:
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم
 و سپس دوباره عشق بر احوالش غالب می‌شود و بهشت و نعمات آن را به هیچ می‌گیرد:

سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم
 آدم نه به دلیل گناه نخستین خود، که قبل از هبوط بخشیده شده بود، بلکه به خاطر عشق، به زمین آمد و محل عشق‌ورزی جز دیر خراب‌آباد زمین نمی‌تواند باشد، زیرا در بهشت مجال آن فراهم نبود. این مضمون نیز در شعر حافظ شواهدی دارد^۳:

۱) من آدم بهشتیم اما در این سفر حالی اسیر عشق جوانان مهوشم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۳۰)

۲) من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

(همان: ۱۲۴)

۳) پیش از آن کین سقف سبز و طاق مینابرکشند منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

(همان: ۲۱۴)

گذشته از حدیث سفر به دنیا و محنت فراق و هجران از وطن اصلی و تحمل این همه به مدد عشق، حافظ در برخی از غزل‌هایش از آرزوی بازگشت به ملکوت چنین سخن گفته است^۴:

گر ازین منزل غربت به سوی خانه روم	دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم
زین سفر گر به سلامت به وطن باز رسم	نذر کردم که هم از راه به میخانه روم
تا بگویم که چه کشف شد ازین سیروسلوک	به در صومعه با بریط و پیمانه روم...
گر ببینم خم ابروی چو محرابش باز	سجده شکر کنم وز پی شکرانه روم

(همان: ۱۵۳)

نتیجه

منظومه فکری حافظ را باید در کلیت اشعار او جست؛ لذا تفسیر بیتی از دیوان او بدون در نظر گرفتن ارتباط معنایی آن با ابیاتی که آن مضمون را بازگو می‌کنند، موجب استبعاد از اندیشه و تفکر او خواهد شد. در تفسیر بیت «من ملک بودم و...»، برای اینکه معنایی نزدیک به دیدگاه حافظ از بیت به دست دهیم، به نظر می‌رسد که بررسی طولی ابیات هم‌مضمون و مشابه آن، که شواهد متنی قابل اعتنا و غیر قابل اغماضی در دیوان حافظ دارد، در فهم معنای بیت مؤثر است. گذشته از نقش عناصر بلاغی (معانی و بیان)، دستوری و لحن متکلم در بیت مورد اشاره، توجه به سابقه ساختار لفظی و معنایی این بیت در دیگر ابیات دیوان حافظ و تأمل در زنجیره واژگان تداعی کننده مفهوم بیت در شواهد دیگری از اشعار او حائز اهمیت است. حال با توجه به آنچه با استناد به شواهد شعری حافظ گفته شد و با توجه به مضمون بیت «من ملک بودم و...»، یعنی مهجوری از وطن اصلی و تحمل رنج فراق بدون اعتنا به بهشت موعود و سفر و سلوک عاشقانه در عالم خاکی و آرزومندی به بازگشت به حریم قرب الهی، بیت زبان حال ابلیس است یا شرح اشتیاق و دردمندی آدم(ع)؟

پی‌نوشت

از اساتید بزرگوار آقای دکتر محمد سوری و آقای دکتر محمود محمودی‌نژادی و فاضل محترم آقای حسین شفیع‌زاده بابت ذکر برخی نکات در مورد موضوع مورد بررسی سپاسگزاری می‌کنم.

پی‌نوشت

۱. نیر تبریزی نیز بر خلاف شارحان دیگر، بیت و غزل را به استقبال از شعر مورد بحث حافظ و از زبان ابلیس سروده‌است. (رک آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۰۷)
۲. آیدنلو در بخشی از مقاله خود برای توجیه امکان و احتمال ابلیس‌ستایی حافظ، به نظر مساعد او نسبت به حلاج اشاره می‌کند. به گفته وی حلاج از نخستین کسانی بود که نگاه عذرجویانه به ابلیس داشت، لذا حافظ نمی‌توانسته از این تأثیر برکنار باشد. از سویی حافظ اشعری بوده و چون ابلیس‌ستایی با تفکرات اشعری تناسب داشته‌است، بنابراین از مجموع اینها می‌توان به این نتیجه رسید که ابلیس‌ستایی حافظ امری دور از انتظار نبوده‌است. (رک آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۱۲۰)
۳. برای نمونه‌های بیشتر، نیز نگاه کنید: حافظ، ۱۳۸۷: صص ۳۲۶؛ ۳۲۸؛ ۳۵۳؛ ۳۵۷؛ ۳۶۱؛ ۴۲۰؛ ۳۰۸؛ ۳۴۰.
۴. نمونه دیگر، حافظ، ۱۳۸۷: ۳۵۲.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۷): «زبان حال ابلیس در بیتی از حافظ»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال دوازدهم، ش ۳، پیاپی ۳۸، پاییز، ص ۹۹-۱۳۲.
- ۳- اسماعیلی، زیبا (۱۳۹۶): «نوستالژی هبوط و بازتاب آن در دیوان حافظ»، و علی عین علیلو، فصلنامه عرفانی اسلامی، سال چهاردهم، ش ۵۴، زمستان، ص ۱۹۹-۲۱۶.
- ۴- انوری، حسن (۱۳۸۸): «عشق حالی دو اسبه می‌آمد»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، پاییز، ش ۹، ص ۱۱۷-۱۲۷.
- ۵- برزگر خالقی، دکتر محمدرضا (۱۳۸۹): شاخ نبات حافظ، زوآر، چاپ پنجم: تهران.
- ۶- پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۳): بوی جان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم: تهران.
- ۷- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۲ الف): عقل سرخ (شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی)، سخن، چاپ سوم: تهران.

- ۸- _____ (۱۳۹۲ب): گمشده لب دریا (تأملی در معنی و صورت شعر حافظ)، سخن، چاپ چهارم: تهران.
- ۹- جونز، آنتونی (۱۳۹۹): *دائرة المعارف قرآن*، سرویراستار: جین دمن مک اولیف، سر ویراستار ترجمه فارسی: حسین خندق آبادی و دیگران، ج ۵، ذیل مدخل «هبوط»، ترجمه اعظم پویا، انتشارات حکمت، تهران.
- ۱۰- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۷): *دیوان حافظ*، تدوین: دکتر سلیم نیساری، سخن، چاپ دوم: تهران.
- ۱۱- _____ (۱۳۸۲): *دیوان حافظ* (ج ۱)، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، چاپ سوم: تهران.
- ۱۲- _____ (۱۳۸۰): *دیوان حافظ*، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، چاپ سیام: تهران.
- ۱۳- _____ (۱۳۸۱): *دیوان حافظ*، دکتر حسینعلی یوسفی، نشر روزگار، چاپ اول: تهران.
- ۱۴- _____ (۱۳۸۸): *دیوان حافظ*، ناهید فرشادمهر، انتشارات گنجینه، چاپ هشتم: تهران.
- ۱۵- _____ (۱۳۷۶): *دیوان حافظ*، تصحیح و توضیح: سید علی محمد رفیعی، نشر ستارگان و مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی خواجهی کرمانی، چاپ دوم: تهران.
- ۱۶- خویشکی چشتی، عبدالله (نسخه خطی): *شرح دیوان حافظ (بحر الفراسه)*، کتابخانه مجلس، محل کتابت: کشمیر، کاتب: ملا انور، تاریخ کتابت: ۱۲۱۹ق.
- ۱۷- ریپین، اندرو (۱۳۹۴): *دائرة المعارف قرآن*، سرویراستار: جین دمن مک اولیف، سر ویراستار ترجمه فارسی: حسین خندق آبادی و دیگران، ج ۳، ذیل مدخل «شیطان»، ترجمه حسین خندق آبادی، انتشارات حکمت، تهران.
- ۱۸- دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۲): *لغت نامه*، نرم افزار لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- ۱۹- ذوالنور، عبدالرحیم (۱۳۷۲): *در جستجوی حافظ*، زوار، چاپ سوم: تهران.
- ۲۰- شوک، کورنلیا (۱۳۹۲): *دائرة المعارف قرآن*، سرویراستار: جین دمن مک اولیف، سر ویراستار ترجمه فارسی: حسین خندق آبادی و دیگران، ج ۱، ذیل مدخل «آدم و حوا»، ترجمه حسن رضایی، انتشارات حکمت، تهران.
- ۲۱- شهریار، محمدحسین (۱۳۸۸): *دیوان* (ج ۱، غزلیات)، انتشارات نگاه، چاپ سی و پنجم: تهران.
- ۲۲- فروزانفر، استاد بدیع الزمان (۱۳۸۲): *طریق عشق* (شرح غزلیاتی چند از حافظ)، به اهتمام: عبدالکریم جریزه دار، اساطیر، چاپ اول: تهران.
- ۲۳- فرید، طاهره (۱۳۷۷): *ایهامات دیوان حافظ*، انتشارات طرح نو، چاپ اول: تهران.
- ۲۴- غنی، قاسم (۱۶۶): *یادداشت های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ*، به کوشش: اسمعیل صارمی، انتشارات علمی، چاپ دوم: تهران.

- ۲۵- لاهوتی، سید قادر (۱۳۹۵): «مضمون هبوط آدم(ع) در غزلیات حافظ»، کنگره بین‌المللی علوم اسلامی، علوم انسانی، آذر، تهران.
- ۲۶- محمدی، عبدالله (سخنران) (۱۴۰۰): «دلالت‌های هبوط حضرت آدم در الاهیات»، پنجمین نشست مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، آذر ماه، www.irip.ac.ir/u/138.
- ۲۷- معین، محمد (۱۳۸۹): حافظ شیرین سخن، نشر صدای معاصر، چاپ پنجم: تهران.
- ۲۸- ملاصدرا، صدرالمآلهین شیرازی (۱۳۸۸): ترجمه اسفار اربعه (سفر ۴، ج ۲)، ترجمه محمد خواجوی، مولی، چاپ سوم: تهران.
- ۲۹- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۹): کشف الاسرار و عده الابرار (ج ۳ و ۵)، به اهتمام: علی اصغر حکمت، امیرکبیر، چاپ هشتم: تهران.
- ۳۰- نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۶): مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوازدهم: تهران.
- ۳۱- نصر، سید حسین و همکاران (۱۴۰۰): تفسیر معاصرانہ (ج ۱ و ۳)، مقدمه، ترجمه و توضیح: انشاءالله رحمتی، نشر سوفیا، چاپ سوم ج ۱ و چاپ اول ج ۳: تهران.
- ۳۲- وینز، دیوید (۱۳۹۷): دائره المعارف قرآن، سرویراستار: جین دمن مک اولیف، سر ویراستار ترجمه فارسی: حسین خندق آبادی و دیگران، ج ۳، ذیل مدخل «درخت»، ترجمه امیر مازیار، انتشارات حکمت، تهران.
- ۳۳- هروی، دکتر حسینعلی (۱۳۸۶): شرح غزل‌های حافظ (ج ۳)، فرهنگ نشر نو، چاپ هفتم: تهران.
- ۳۴- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۹): فرهنگ اساطیر و داستانواره‌ها در ادبیات فارسی، فرهنگ معاصر، چاپ سوم: تهران.